



## الشاهنامه

ترجمه بنداری، تصحیح عبدالوهاب غزام، کتابفروشی اسدی، تهران، ۱۹۷۰، افست.

### دکتر محمد فخرکی

شاهنامه فردوسی بی‌گمان استوارترین سند ملی و فرهنگی ایرانیان است. این اثر مهم فرهنگی از دیرباز مورد توجه نه‌تنها ایرانیان که بیشتر ملل جهان قرار گرفته و ترجمه‌های گوناگونی به نثر و نظم از آن ارائه شده است. یکی از قدیمی‌ترین و شاید قدیمی‌ترین ترجمه آن «الشاهنامه بنداری اصفهانی» ادیب و دانشمند قرن هفتم هجری است.

اهمیت این ترجمه بیشتر ازین روست که مترجم دانشمند و ادیب اصفهانی، آنرا از روی نسخه‌ای که مسلماً قدیمی‌ترین نسخه شاهنامه به‌شمار می‌رود، ترجمه کرده‌است؛ چراکه بنداری در سال ۶۲۰ هجری قمری در شهر دمشق به کار ترجمه این اثر ماندگار دست یازیده و نسخه‌ای که براساس آن، ترجمه صورت گرفته، نسخه‌ای ارزشمند به‌شمار می‌رفته و در اختیار بنداری بوده و او آن را به‌رسم خدمت به حضرت سلطان تقدیم داشته‌است. این نسخه بی‌گمان می‌بایست سالها پیش از آن تاریخ نگاشته شده‌باشد. تاریخ مشخصی برای آن نسخه مذکور نیست، اما معقول چنان می‌نماید که باید تاریخ تحریر آنرا سالها پیش از ۶۲۰ انگاشت که مسلماً بر تمام نسخ موجود شاهنامه پیشی دارد. خود بنداری گوید: «...قَدَمْتُ بِرِيسِمِ الْخِدْمَةِ لِخَزَانَةِ آدَابِهِ... الْكِتَابِ الْمَوْسُومِ بِشَاهِنَامِهِ... فَأَمْرٌ مَمْلُوكُهُ وَضَيْعَتُهُ الْفَتْحِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَتْحِ الْبَنْدَارِيِّ الْأَصْبَهَانِيِّ أَنْ يَتَرَجِّمَهُ...» ص ۳ (پس (شاه) به غلام فرمانبر خود الفتح ... بنداری اصفهانی دستور داد که آن را ترجمه کند).

درباره مزایای این ترجمه و فواید حاصله از آن، پیش از این در یکی دو مقاله سخن داشته‌ام و دیگر در آن‌باره چیزی نمی‌گویم. در این مقاله از کاستی‌های ترجمه و لغزشهای مترجم و یا بدفهمی‌های او چند نمونه ذکر می‌شود. در بیت زیر دقت شود:

کتایون قیصر که بد مادرش  
گرفته شب و روز اندر برش  
(۲۱۷/۶)

اسفندیار که از پدرش به خاطر اینکه به درخواست او مبنی بر واگذاری تاج و تخت بدو، توجه نکرده ناراحت شده‌بود، به پیش مادرش کتایون رفت و شب را نزد او ماند. بنداری: «فَنَامَ عِنْدَ أُمِّهِ كِتَايُونَ ابْنَةَ مَلِكِ الرُّومِ.» (ص ۳۵۱) (پس نزد مادرش کتایون، دختر پادشاه روم، خوابید.) اولاً چنان‌که روش او در تمام ترجمه است که نقل به‌معنا کرده و از ترجمه عبارات و ترکیبات بسیاری سر باز زده، در مصراع دوم بیت مذکور، تنها به کلمه «فَنَامَ= خوابید» بسنده شده است که معادلی در عبارت شاهنامه ندارد. کجای شعر آمده است

دکتر محمد فخرکی



●●● اهمیت این ترجمه

بیشتر ازین روست که

مترجم دانشمند و ادیب

اصفهانی، آنرا از روی

نسخه‌ای که مسلماً

قدیمیترین نسخه شاهنامه

به شمار می‌رود، ترجمه

کرده است؛ چرا که بنداری

در سال ۶۲۰ هجری قمری

در شهر دمشق به کار

ترجمه این اثر ماندگار

دست یازیده و نسخه‌ای

که براساس آن، ترجمه

صورت گرفته، نسخه‌ای

ارزشمند به شمار میرفته

و در اختیار بنداری بوده

و او آن را به رسم خدمت

به حضرت سلطان تقدیم

داشته است ●●●



بیک

که پیش مادرش خوابید؟ البته (شب تیره) که نسخه بدل است (K,I,IV) مناسبت بیشتری با بیت دارد. (در آن شب تیره او را در کنار خود گرفت).

بیت دیگری از شاهنامه:

بَد اندیشه و گردش روزگار

همی بر بدی بودش آموزگار

(۶/۲۲۰)

جایی که گشتاسب از طالع اسفندیار جویا می‌شود و منجمان مرگ او را به دست یل زابلستان می‌دانند، بنداری از خود عبارتی افزوده که در نسخ شاهنامه نیست: «ثُمَّ إِنَّ قَدْرَ الْمُحْتَوَمِ أَسْبَلَ عَلَيَّ قَلْبَ غَشْتَاَسَبٍ، حَجَابَ الْغَفْلَةِ حَتَّى أَنْفَذَ اسْفَنْدِيَارَ إِلَى زَابِلٍ لِقِتَالِ رِسْتَمِ.» (سرنوشت حتمی پرده غفلت بر دل گشتاسب افکند تا آنجا که اسفندیار را به زابل گسیل داشت، برای رویارویی با رستم).

در مورد بیت زیر:

چنین گفت با مادر اسفندیار

که با من همی بد کند شهریار

(۶/۲۱۷)

بنداری آورده: «شکا الیها اباه.» (ص ۳۵۱) (از پدرش به مادرش شکایت برد). می‌بینیم کل عبارت چگونه نقل به‌معنا شده است.

در موردی که اسفندیار از مادرش خشمگین می‌شود و می‌گوید:

که پیش زنان راز هرگز مگوی

چو گویی سخن بازیابی به کوی

(۶/۲۱۸)

بنداری تنها به این عبارت بسنده کرده: «فَعَلَّطَ كَلَامُهَا عَلَيَّ اسْفَنْدِيَارَ وَ كَرِهَهُ.» (ص ۳۵۲) (اسفندیار از سخن مادرش خشمگین شد و آن را نپسندید). در مورد:

نشد پیش گشتاسب اسفندیار

همی بود با رامش و میگسار

دو روز و دو شب باده خام خورد

بَر ماهرویش دل آرام کرد

(۶/۲۱۹-۲۱۸)

چنین آورده: «ثُمَّ أَنَّهُ لَازِمٌ إِيَّاهُ عَلَى الْمُعَاقَرَةِ وَ الْمُنَادِمَةِ.» (ص ۳۵۲) (اسفندیار ملازم و ندیم پدرش در باده‌گساری شد).

از نقل به معنای بنداری می‌گذریم، آیا مفهوم بیت این است که اسفندیار نزد پدرش ماند و پیش مادر نرفت؟ یا مفهوم بیت درست عکس آن است که بنداری فهمیده؟ منظور این است که اسفندیار نزد مادرش ماند. ماهروی، چه کسی می‌تواند بود، پدرش یا مادرش؟ علت اشتباه تنها نقطه‌ای است که روی بای (بشد) و یا زیر آن گذاشته شده و نقطه چندان مهم نیست.

بعضی موارد عدم تطبیق بنداری با نسخه متن چاپ مسکو (ج ۴ مسکو)

ب-۱۳۶ (کیخسرو)

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم

همه بنده‌ایم ارچه آزاده‌ایم

در بنداری آمده: «وَ أَمَّا وَ لِدْنَا لِلْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ» (تنها برای جنگ و رویارویی زاده شده‌ایم). که با نسخ دیگر هماهنگ است که به جای مرگ (جنگ) آمده. (نسخه VI)

ب-۳۱۸

پس گسته‌ام اشکش تیزکوش

که بازور دل بود و با مغز و هوش

در بنداری آمده: «ثُمَّ اشْكَشَّ صَاحِبُ الرَّايِ وَ الشَّهَامَةِ...» (آنگاه اشکش دارای رای و شهامت...) که با (زور) نسخه لندن تطبیق نمی‌کند، اما با نسخ دیگر که (رای) آمده، مطابقت دارد. (نسخ K,I,IV,VI)

ب-۶۵۰

چو از تیغ بالا فرودش بدید

ز قربان گمان کیان برکشید

در بنداری آمده: «فَاحْزَجَ مِنْ تَرْكُشِه نَشَابَةِ.» (از ترکش خود تیری بیرون آورد). که با نسخ دیگر که به جای قربان (ترکش) آورده مطابقت دارد، مثلاً نسخ (K,VI)

ب-۵۰۲

سواران رسیدند بر تیغ کوه

سپاه اندر آمد گروها گروه

در بنداری آمده: «فَلَمَّا دَخَلَ طَوْسَ بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ.» (پس چون توس به میان دو کوه وارد شد). که با نسخ دیگر (رسیدند گردان میان دو کوه)، مطابقت دارد. (I,IV)

ب-۵۵۵

چو بهرام بر شد به بالای تیغ...

در بنداری آمده: «وَ حِينَ دَنَا عَلَيْهَا صَاحِبُ الْبِهَاءِ.» (آنگاه که نزدیک آن قله شد، فریاد برآورد). که با نسخ (K, I, IV, VI) مطابقت دارد که آمده: (نزدیک تر شد به تیغ)

ب-۶۵۹ (کاموس)

شنیدست خسرو که تا کیقباد

کلاه بزرگی به سر برنهاد

در بنداری آمده: «... اِعْتَصَبَ كَيْقَبَادُ فِيهِ بَتَاجَ السَّلْطَنَةِ.» (کیقباد تاج شاهی بر سر نهاد). که با نسخه K: (تاج کیانی) مطابقت دارد، نه با متن.

ب-۶۷۸

ز گردان شمشیرزن سی هزار

ز لشکر بیار از در کارزار

در ترجمه «مائة الف» (سد هزار) آمده که با نسخه k (سد هزار) مطابقت دارد.

ب-۹۸۱

همه لشکر توس با این سپاه

چو تیره شبان است با نور ماه



### ●● سخن ابن اثیر از

نظر تفصیل شعر فارسی  
بر عربی، سخنی است  
حق و درست و شکی در  
آن نیست، حتی از دیدگاه  
بسیاری از اهل ادب عرب.  
به گمان من منظور ابن اثیر  
از اینکه زبان فارسی  
نسبت به عربی قطره‌ای  
است مقابل دریا، لهجات  
مختلف زبان عرب است  
که قبایل و طوایف مختلف  
بلاد عرب دارند، و اگر  
لهجات زبان فارسی هم به  
زبان رسمی فارسی افزوده  
گردد، و یک‌جا محاسبه  
شود، مسلماً عکس سخن  
ابن اثیر، اثبات می‌شود.  
اما مهمّ زبان ادبی است که  
به اعتراف او، بر ادب عرب  
تفضیل دارد ●●●



اختلالها» (در آن شهرها اقامت گزیده، اوضاع و احوال آن جاها را مورد بررسی قرار می‌داد و خلل و کمبودها را از میان می‌برد.) که هیچ نسخه‌ای ندارد.  
بنداری با خود انگاشته که شاه وقتی در شهری می‌نشیند، لابد درین مسائل سخن می‌گوید و تصوّر خود را ترجمه کرده است.

ب- ۷۵

بیامد خرامان از آن جایگاه  
نهادند سر سوی کاووس شاه

ترجمه: «الی بلاد فارس» در هیچ نسخه‌ای نیست.  
بنداری می‌دانسته و یا حدس زده، که کاووس در فارس است، آنگاه در ترجمه آورده.

ب- ۸۸

که پرکین کنی دل ز افراسیاب  
دمی آتش اندر نیاری به آب

بنداری آورده «...تَقَاتِلُهُ وَ تَطْلُبُ بِئَارِ اَبِيكَ مِنْهُ» (با او نبرد رویاروی کنی و انتقام خون پدرت را از او بگیری.) که در توضیح (پرکین کنی دل) آورده و در هیچ نسخه‌ای نیست.

ب- ۱۱۷

وز آن جایگه شد سوی تخت باز  
بر پهلوانان گردن فراز

بنداری: «ولمّا أصبح» (چوون صبح شد) در هیچ نسخه‌ای نیست.

ب- ۱۳۳

بزرگان به پاسخ بیاراستند  
به درد دل از جای برخاستند

بنداری: «فَوَضَعُوا جِبَاهَهُمْ عَلَى الْاَرْضِ» (پیشانی‌هاشان را روی زمین نهادند.) که در هیچ نسخه‌ای نیست. در واقع بنداری، (به پاسخ بیاراستند) را بدین کیفیت برداشت کرده.

ب- ۱۳۶

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم  
همه بنده ایم از چه آزاده‌ایم

بنداری: «و اَمَّا وِلْدَانَا لِلْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ وَ بَذَلِ الرُّوحِ لِلانْتِقَامِ يَوْمَ النِّزَالِ.» (تنها برای جنگ و جان‌فشانی در روز نبرد، زاده شدیم.)

که قسمت ( و بذل...) در هیچ نسخه‌ای نیست.

ب- ۱۷۳

در گنج دینار بگشاد و گفت  
که گنج از بزرگان نشاید نهفت

بنداری: در توضیح بیت آورده: «فَاعْطَاهُمُ الْعَطَايَا الْوَافِرَةَ وَ خَلَعَ عَلَيْهِمُ الْخَلْعَ الرَّائِعَةَ.» (بخشش‌های فراوانی بدانها کرد و خلعت‌های زیبایی بدانها ارزانی داشت.) که توضیحا آورده و در نسخ نیامده.

ب- ۳۱۲

پس پشت گودرز گسّتهم بود  
که فرزند بیدار گزدهم بود

در بنداری آمده: «... كَسَعْرَةَ بِيضَاءَ فِي جِلْدِ بَقْرَةٍ سَوْدَاءَ.» (چون موی سپید در پوست گاوی سیاه ابرعکس نسخه T ولی از نظر تناسب موی و گاو ذکر شد. محتمل است چنین بوده! (چون موی سپید است و گاو سیاه) که درست با نسخه بنداری یکی است.) که با ضبط T بیشتر مطابقت دارد. (چو گاو سپیدست و موی سیاه)

ب- ۱۱۰۶

چو شد دشت بر گونه آبوس  
پراکنده گشتند کاموس و توس

در بنداری آمده: «وَلَمَّا جَنَحَتِ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ.» (چون خورشید غروب کرد.) که با نسخه K (چو شب گشت) مطابقت دارد نه با متن.

ب- ۱۸۷ (خاقان چین)

چو بشنید پیران ز پیش سپاه  
بیامد بر رستم کینه خواه

در بنداری آمده: «فَتَرَجَّلَ بِيْرَانٌ وَ قَبِلَ الْاَرْضَ.» (پس پیران پیاده شد و زمین ادب بوسید.) که با نسخ دیگر (K, I, IV, VI) (فرود آمد از اسب و بردش نماز) مطابقت دارد نه با متن.

ب- ۱۳۳۸ (خاقان)

بباید شدن تا بدان روی چین  
گرایدون که گنجد کسی در زمین

نسخ دیگر (K, IV, VI) (به دریای چین) است که بنداری «تَوَجَّهَ نَحْوَ بَحْرِ الصِّينِ...» (بسوی دریای چین روی آورد.) با آنها مطابقت دارد نه با متن.

همچنین در ترجمه بنداری عباراتی آمده که در هیچ‌یک از نسخ شاهنامه دیده نمی‌شود. معلوم است بنداری توضیحاتی پیرامون بعضی کلمات و تراکیب شعری آورده است، مثلاً در مورد:

ب- ۴۷ (کیخسرو)

چو خسرو گو پیلتن را بدید  
سرشکش ز مژگان به رخ برچکید

بنداری گوید: «حِينَ رَأَى مَنْ كَفَلَ اَبَاهُ وَرَبَّاهُ.» (چون پروردگار پدرش را دید) که توصیف رستم است، و در هیچ نسخه‌ای هم نیست

و یا در ب ۵۱ (کیخسرو):

سر زال زان پس به بر در گرفت  
ز بهر پدر دست بر سر گرفت

آورده: «ثُمَّ صَمَّ رَأْسَ دِسْتَانَ اِلَى صَدْرِهِ (تا اینجا ترجمه است) بعد افزود: و عَانَقَهُ وَ اَكْرَمَهُ...» (آنگاه سر زال را به سینه‌اش نهاد و دست به گردنش نهاد و گرامیش داشت.) که در هیچ نسخه‌ای نیست، در عوض مصراع دوم را ترجمه نکرده!

ب- ۶۹

به هر شهر بنشست و بنهاد تخت  
چنان چون بود خسرو نیک‌بخت

در بنداری آمده: «وَ اَقَامَ بِهَا يُطَالِعُ اَحْوَالَهَا وَ يُزِيلُ

بنداری در توضیح گُسته‌م آورده: «و هو مقدّم علی ثلاثه و سبعین اصهبدا من اولادِ ابيه» (و او (گسته‌م) پیشرو هفتاد و سه سپهبد از فرزندان پدرش بود) که در هیچ نسخه‌ای نیست.

ب - ۳۴۰

همه برگزشتند زیر همای  
سپهبد همی داشت بر پیل جای

بنداری علاوه بر ترجمه، افزوده: وقتی جلو کیخسرو (سپهبد) می‌رسیدند، می‌ایستادند و تعظیم می‌کردند «وَقَفَ فَخَدَم» که جایی نیست.

در بیت ۳۴۲ به فرامرز که می‌رسد: ز پشت سپهبد فرامرز بود... توضیح داده: (ابن رستم) که در هیچ نسخه‌ای نیست. ازین دست زیاد است. برای نمونه آوردیم.

حاصل، بنداری اولاً نقل به معنا کرده؛ ثانیاً بسیاری مواقع افزوده‌هایی دارد که در هیچ نسخه‌ای نیست و نمونه‌هایی چند را آوردیم. از یک‌سو هم، بسیاری مضاربع را ترجمه نکرده و با یکی دو کلمه و یا ترکیب به نقل به معنای محصل آن بسنده کرده است.

نیز با تأمل در نسخه بنداری به نظر می‌رسد بسیاری ضبطهای آن با نسخ مورد استفاده جامعان و محققان شاهنامه اختلاف دارد بخصوص نسخه لندن. بی‌گمان نسخه‌ای که در دست بنداری بوده در عین اقدمیت با نسخ فلورانس، لندن و... متفاوت بوده است.

در این که آیا نسخه بنداری نسخه اختتام نخستین شاهنامه بوده یا نه، که به نظر نگارنده باید چنین بوده باشد، یا اینکه چنین نبوده و خود بنداری به تلخیص آن پرداخته

است، باید تحقیق و نتایجی گرفته شود. به گمان من نسخه اختتام نخستین در اختیار او بوده و احتمالاً بعدها نسخ دیگر به دست او افتاده است. نکته اساسی دیگر اینکه در عین حالی که در بسیاری مواقع ضبطهای بنداری فصل الخطاب است و خواننده و پژوهنده شاهنامه را از دودلی در می‌آورد و به راه صواب رهنمونش می‌شود، اما چنان‌که دیدیم،

گاهگاه بدفهمی‌ها و حتی غلط‌خوانی‌ها و در نتیجه ترجمه غلط نیز در این کتاب می‌بینیم. عبدالوهاب عزّام مصتّح دانشمند و محقق «الشّاهنامه» معتقد است که بنداری مطالبی از منابع دیگر چون طبری، تاریخ حمزه اصفهانی، مسعودی، گرفته به متن افزوده است.

همچنین بعضی مطالب شاهنامه را حذف کرده چون فصل آزمون فریدون اولادش را و یا گفتگوی شاه یمن با پسران فریدون و در قصه منوچهر، کشتن رستم فیل سفید را و رفتن به کوه سپید، و نیز در قصه کاموس، مقاتله رستم و جنگش، و از قصه اسفندیار و رستم، نصایح زال به پسرش رستم و بسیاری موارد دیگر چون مقدمات فصول که شاعر از خود سخن گفته و یا به وعظ پرداخته و از گذر روزگار عبرت گرفته، چون مقدمه داستان

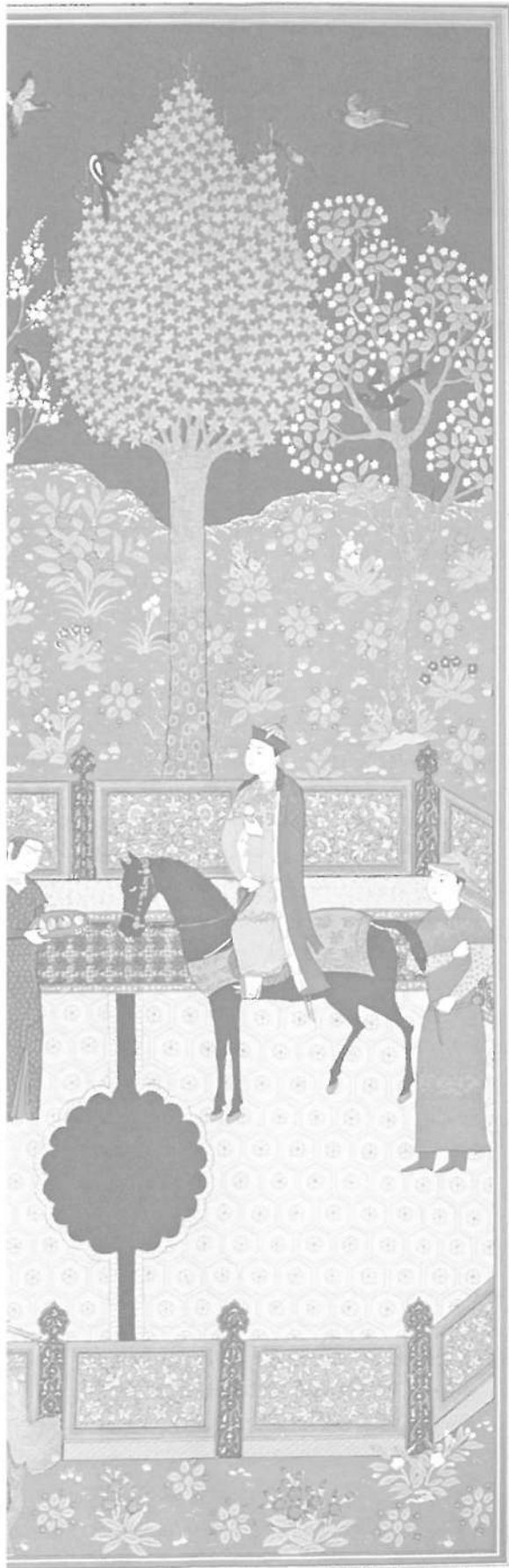
سهراب و سیاوش که فردوسی از شعر و کلام بلیغ سخن گفته و نیز مدایح سلطان محمود (که البته به گمان نگارنده اصلاً مدحی در کار نبوده) و نیز کوتاه کردن نامه‌ها و خطبه‌ها و وصایا و توصیفات میادین جنگ و سفرها و توصیف آلات نبرد و... همه و همه را حذف کرده است.<sup>۱</sup>

بنداری کیست؟ قوام‌الدین الفتح‌بن علی البنداری اصفهانی از شاعران و ادبای قرن هفتم هجری قمری است. او در اصفهان نشو و نما یافته و به شام حرکت کرده و در آنجا با ملک شام عیسی‌بن ابی‌بکر ایوب ملاقات کرده است. زبان عربی را خوب می‌دانسته و

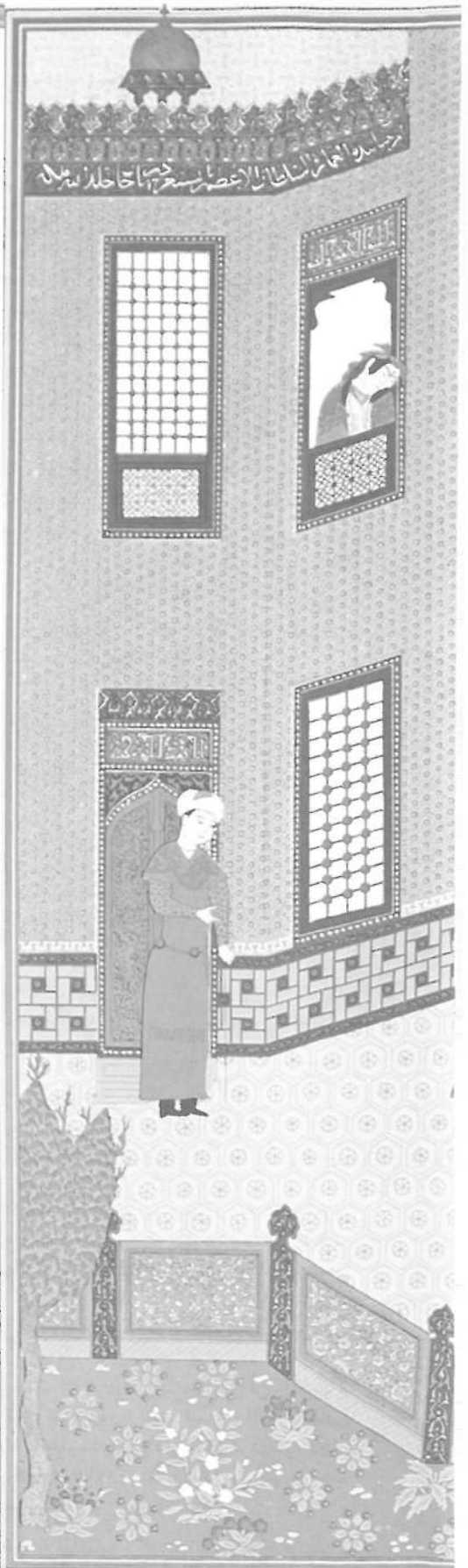
با ملک شام به زبان عربی سخن می‌گفته و حتی شعری هم که در ولایت غربت برای پدرش ابوالحسن البنداری سروده و فرستاده به زبان عربی بوده است. وی در حین زیارت شام و ملک شام کتاب شاهنامه را پیشکش او می‌کند و او وی را به ترجمه آن کتاب به زبان عربی امر می‌کند و او نیز امتثال امر کرده، به ترجمه می‌پردازد. سلطان شام نیز در سال ۶۲۴ فوت می‌کند. محتمل است بنداری بعد از فوت سلطان به شهر خود بازگردیده باشد. وی فقیه و مورخ نیز بوده، ملقب به فقیه اجل نیز گردیده‌است. تاریخ سلاجقه را که

عمادالدین اصفهانی از فارسی ترجمه کرده بود، مختصر کرد. این کتاب را انوشیروان بن

یک







خالد، وزیر سلطان محمودبن محمدبن ملک‌شاه سلجوقی و وزیر المُستَرشد بالله، متوفی سال ۵۳۲ هـ.ق، تألیف نمود.<sup>۲</sup> بنداری خود در این مورد سخنی دارد که هرچند از قول شاه نقل کرده، اما چون انشای خود اوست، موجب تکدر خاطر کسانی است که عشق به زبان و فرهنگ ایرانی آنها را همواره گرم نگاه داشته‌است. می‌گوید: «فَأَمْرٌ مَمْلُوكُهُ وَ ضَيْعَتَهُ الْفَتْحُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ... الْبَنْدَارِيُّ الْاَصْبَهَانِيُّ اَنْ يُتَرْجَمَهُ فَيَجِلَّ حِكَايَاتِهِ الْمَنْظُومَةَ وَ يَنْزَعُ عَنْ مَعَاظِفِهَا اَطْمَارَ اللِّغَاتِ الْعَجْمِيَّةِ، وَ يُفِيضُ عَلَيْهَا فُضْفَاضَ وَ شَائِعِ الْاَلْفَاظِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ يَكْسُوها رَوْنَقَ اللِّسَانِ الَّذِي هُوَ اَشْرَفُ الْاَلْسُنِ...» (به بنده فرمانبردار خود، بنداری دستور داد که شاهنامه را ترجمه کند و داستانهای منظومش را بیان دارد و جامهٔ پوسیده و کهنهٔ عجمی را از سراپای آن به در کند و جامهٔ گشاد و راحت [زبان شیوا و روان] الفاظ زیبای عربی! را به بر او کند و به کسوت شریف‌ترین زبانها، ببوشاند.) حاصل اینکه امیر شام به بنداری دستور می‌دهد که کتاب شاهنامه را به عربی برگرداند.

چند ترکیب درین عبارت موهن می‌نماید: یکی «يَنْزَعُ عَنْ مَعَاظِفِهَا<sup>۳</sup> اَطْمَارَ<sup>۴</sup> اللِّغَاتِ الْعَجْمِيَّةِ.» یعنی سرتاپای این کتاب را از جامهٔ پوسیده و کهنهٔ لغات عجمی، پاک کند. «وَ يُفِيضُ عَلَيْهَا فُضْفَاضَ<sup>۵</sup> وَ شَائِعِ<sup>۶</sup> الْاَلْفَاظِ الْعَرَبِيَّةِ.» و یکسوها... هو اشرف الالسن: و جامهٔ اشرف زبانها را بدو ببوشاند. زبان فارسی شاهنامه را پوسیده و کهنهٔ عجمی (خود لفظ عجمی اینجا موهن است) خوانده و زبان عربی را اشرف زبانها. صَدَقَ نظامی:

هر کسی در بهانه تیزهش است  
کس نگوید که دوغ من ترش است!

بنداری به بیان این مطلب موهن بسنده نمی‌کند، بلکه در دنبال آن مطالبی می‌گوید که حاصل آن این است که چگونه ترجمهٔ او در پیشگاه فصحای بزرگی که آنجا گرد می‌آیند و لکنّت عجمی آنان را خسته می‌سازد و ناخوش می‌آید، خود نمایی کند؟! منظور «لکنّت عجمی» است که از دهان بنداری که خود ایرانی است بیرون جسته است.

حاصل اینکه، بنداری در جُمادى الاولی ۶۲۰ هـ شروع به ترجمهٔ شاهنامه کرده و شوال ۶۲۱ در شهر دمشق به پایان رسانیده‌است. همین امر مؤید نظر نگارنده است که از نسخهٔ اختتام نخستین استفاده کرده، چون درین مدّت کم (حدود یک‌سال کم و بیش) ترجمهٔ کامل شاهنامه امکان‌پذیر نیست. عَزَام بر این باور است که در ترجمهٔ بنداری ۳۷۰۰۰ بیت از شاهنامه آمده و چون تعداد کل ابیات شاهنامه را حدود ۵۵ هزار بیت می‌انگارد، به گمان او نزدیک به ثلث کتاب به ترجمه درآمده است.<sup>۷</sup> البته نظر عَزَام این است که بنداری حوادث شاهنامه را مجمل بیان کرده است.

عَزَام مقایسهٔ خوب و محققانه‌ای در مورد شاهنامه و سایر کتب حماسی جهان آورده که باید بدان مراجعه شود. مقایسه‌هایی میان شاهنامه و الیاد و اُدیسه و مهابهارات و رامایانا و حماسهٔ (آنیاده) که دنبالهٔ الیاد است و حماسه‌ای رومانیایی است.<sup>۸</sup>

سپس عَزَام نظریاتی در مورد شعر فارسی (حماسه‌های ایرانی) ابراز داشته که چندان درخور اعتنا نیست، مثلاً شعر فارسی را صرفاً با مقایسه با یکی دو بیت عربی، به اطناب موصوف کرده‌است. نیز اشاراتی به داستان‌های یوسف و لیلی و مجنون و انوار سهیلی (ترجمهٔ کلیله و دمنه) می‌کند که حدود چهار برابر اصل عربی آنهاست، و سخنی درست از ابن‌اثیر آورده که در پایان «لَمَثَلُ السَّائِرِ» خود بیان داشته‌است. وی (ابن‌اثیر) بر این باور است که شعر فارسی بر عربی ترجیح دارد: «...و علی هذا و اِنِّی وَجَدْتُ الْعَجْمَ يُفْضِلُونَ الْعَرَبَ فِی هَذِهِ النَّكْتَةِ الْمَشَارِ الْيَهَا. فَاِنْ شَاعَرَهُمْ يَذْكُرُ كِتَابًا مُصْتَفَاً مِنْ اَوَّلِهِ اِلَى اٰخِرِهِ شِعْرًا، وَ هُوَ شَرَحَ قِصَصَ وَ اَحْوَالَ. وَ يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فِی غَايَةِ الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ فِی لُغَةِ الْقَوْمِ، كَمَا فَعَلَ الْفَرْدَوْسِيُّ فِی نَظْمِ الْكِتَابِ الْمَعْرُوفِ بِشَاهِنَامَةِ وَ هُوَ سَتَوْنَ الْفِ بَيْتٍ مِنَ الشَّعْرِ يَشْتَمِلُ عَلٰی تَارِيخِ الْفَرَسِ وَ هُوَ قَرَأَنُ الْقَوْمِ، وَ قَدْ اَجْمَعَ فَصَحَاؤُهُمْ عَلٰی اَنَّهُ لَيْسَ فِی لُغَتِهِمْ اَفْصَحُ مِنْهُ. وَ هَذَا لَا يَوْجَدُ فِی اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ عَلٰی اتِّسَاعِهَا، وَ تَشَعُّبِ فَنُونِهَا وَ اَعْرَاضِهَا، وَ عَلٰی اَنَّ لُغَةَ الْعَجْمِ بِالنِّسْبَةِ اِلَيْهَا كَقَطْرَةٍ مِنْ بَحْرٍ.»<sup>۹</sup> (از دید من [ادب] عجم [زبان فارسی] بر ادب عرب در این قسمت برتری دارد. همانا شاعر آنها [ایرانیان] کتابی تصنیف کرده که از ابتدا تا انتها شعر است در شرح داستان‌ها و کیفیات احوال و با این وصف در نهایت فصاحت و بلاغت در زبان آن قوم [ایرانی] چنانکه فردوسی در نظم شاهنامه چنین کرده است. کتابش شست هزار بیت است مشتمل

دکتر



•• در پایان این نکته  
را متذکر می‌شوم که  
کتاب بنداری مالآبد هر  
شاهنامه‌پژوهی است  
و باید روی میز کار هر  
محقق شاهنامه‌ای قرار  
داشته باشد ••

البته اشاراتی به (A Themeaus) که در قرن دوم میلادی می‌زیسته و کتاب فهلوی (یادگار زربران) و کارنامه اردشیر بابکان می‌کند که درخور توجه است.<sup>۱۰</sup> راجع به گرفتن نام‌های از طرف سعد بن ابی وقاص و ارسال آن به عمر، عزام آن را دروغی آشکار می‌داند. نیز عزام مطالبی نسبتاً تحقیقی در مورد تاریخ ادب فارسی و شاهنامه‌ای که ابومنصور عبدالرزاق آن را جمع کرده و نظم دقیقی و غیره آورده که از بیان آنها می‌گذریم، چون نکته ناگفته‌ای و یا درخور بحثی در آن دیده نمی‌شود. ضمناً داستان‌هایی را نیز درمورد زندگینامه فردوسی و رابطه او با محمود غزنوی و اینکه سلطان به میثاق خود مبنی بر اعطای هزار مثقال طلا عمل نکرد و نقره داد و ناراحت شدن استاد و... همه در حاله‌ای از شک و تردید بل نادرستی و انتحال پیچیده شده و لذا از ذکر همه آنها می‌گذریم. برای اطلاع بیشتر می‌توان به مقدمه عزام رجوع کرد. در پایان این نکته را متذکر می‌شوم که کتاب بنداری مالآبد هر شاهنامه‌پژوهی است و باید روی میز کار هر محقق شاهنامه‌ای قرار داشته باشد.

دروود و بدرود  
۸۹/۵/۱۸  
ناژوان، اصفهان

بر تاریخ پارسیان که [درواقع به منزله] قرآن پارسیان است. فصحاى آنها بر این باورند که فصیح‌تر از این کتاب در زبانشان نیست و چنین کتابی با این وسعت و گونه‌بندی فنون و اغراض به زبان عربی یافت نمی‌شود، با وجود اینکه زبان فارسی نسبت به زبان عربی، چون قطره‌ای از دریاست.)

سخن این اثیر از نظر تفضیل شعر فارسی بر عربی، سخنی است حق و درست و شکی در آن نیست، حتی از دیدگاه بسیاری از اهل ادب عرب. به‌گمان من منظور این‌اثیر از اینکه زبان فارسی نسبت به عربی قطره‌ای است مقابل دریا، لهجات مختلف زبان عرب است که قبایل و طوایف مختلف بلاد عرب دارند، و اگر لهجات زبان فارسی هم به زبان رسمی فارسی افزوده گردد، و یکجا محاسبه شود، مسلماً عکس سخن این اثیر، اثبات می‌شود. اما مهمّ زبان ادبی است که به اعتراف او، بر ادب عرب تفضیل دارد. سپس عزام تاریخچه‌ای از ادب فارسی را از زمان رودکی به بعد نقل می‌کند که درخور توجه است. سپس به‌اصول و منابع شاهنامه اشاراتی موجز دارد، از "اوستا" و "تورات" که حکایات امم گذشته را آورده‌اند گرفته به بعد که نسبت به تحقیقات مورخان و شاهنامه‌پژوهان ایرانی، حرفی تازه در آن دیده نمی‌شود.

#### پی‌نوشت

۷. مقدمه عزام، ص ۹۸. (براین اساس که نسخه "ط" از ترجمه بنداری حدود ۱۸۵۰۰ سطر دارد و میانگین کلمات سطر ۱۰ کلمه است و با فرض اینکه هر سطر حاوی ترجمه دو بیت است، ۳۷۰۰۰ بیت مورد ترجمه قرار گرفته است.  
۸. همان، ص ۴.  
۹. مقدمه عزام، ص ۲۵.  
۱۰. مدخل ص ۳۰.

۱. مقدمه مصصح، ص ۱۰۰.
۲. عبدالوهاب عزام، مقدمه کتاب.
۳. جمع المعطف: کنار مرد، از سر تا به پا.
۴. جمع طمر: جامه پوسیده و کهنه.
۵. جامه گشاد و راحت.
۶. الفاظ زیبای عربی.



«بعضی از دانشمندان شاهنامه را از حیث اهمیت به ایلید، و حکیم فردوسی را به هومر شرق توصیف کرده اند ولی به عقیده من این توصیف و تشبیه با مقام حکیم فردوسی و دیوان او مطابقت نمی‌کند و درجه اهمیت شاهنامه نزد ملل شرقی به جهاتی بیش از اهمیت ایلید در نظر اروپائیان است...»

شاهنامه سجل احوال و تاریخ ملت ایران از قدیم‌ترین عهد است و امتیاز و خصایصی در بر دارد که منظومه‌های دیگر آن را واجد نیستند...

از چیزهایی که بر قیمت و مقام شاهنامه می‌افزاید این است که فردوسی داستانهای آن را اختراع نکرده بلکه آنها را تصویر نموده است و از این لحاظ می‌توان شاهنامه را آئینه تاریخ و افکار حقیقی ملت ایران شناخت و به عقیده این جانب این مزیت مقام و اهمیت مخصوصی برای فردوسی ایجاد نموده است زیرا جمع و وصف وقایع و حوادث تاریخی در ادوار مختلفه به قالب شعری با این سلاست بیان و سرشاری طبع که از فردوسی به ظهور پیوسته بسیار صعب و دشوار است»

(عبدالوهاب عزام - وفات ۱۹۵۹ م - مقام شاهنامه در ادبیات عالم - هزاره فردوسی)

بچپ